





C-136

Vol- 3

[illegible]



[illegible]

و یکدیگر و یکدیگر کردند و نامه فرستادند و از صفاتش باور دادند و ایما  
و گام زد و کوه زد و یکدیگر بگریستند و گفتند که ایان یکدیگر از یکدیگر  
تا که این فرزندان خود را از آنجا بیاوریم و انچه بسیار گرفت و فرستاد  
و در آنجا رفت و با او حرب سخت کرد و بسیار از آنجا آورد  
یکتای آنجا بسیار گرفت و کوه زد و در عقب او رفت و یکدیگر  
کنجی و آورد و کنجی و فرمود تا همه را و بسیار آوردیم و از آنجا که در آنجا  
را یکتای از آنجا فرزندان خود را بجمع کرد کنجی و از آنجا که در آنجا  
و عبادت خداوندی مشغول شد و هر چند خلق و پادشاهان گفتند که  
پادشاه را اگر از در بخت سلطنت بشین کنجی و مشغول نکند و خلق از او  
فرمودند که گفتند که چه از پادشاه کنجی و راه خدا که بدی پادشاه  
یکی که ایستاده که لایق و سالیسته پادشاه باشد بر جان خود و ملک و مایه بر سر او گذرد  
بر بندیم و او را پادشاه خود را کنیم کنجی و هر اسب پادشاه کرد و از دست  
تینان و گوشت از آنجا خاصانست و زبان بر پادشاه و پادشاه و پادشاه  
هر اسب جمع شدند و او را پادشاه بر گرفتند و کنجی و خود را پنهان کردند و از  
سیان خلق باید بدست و او را پادشاه بود و پادشاه پادشاه کرد و چون پادشاه  
چهارم و بیست و نهم از زمین از جانب نام مردی پادشاه که در آنجا  
را یکتای و الله اعلم خیر میباید پیغمبر علیه السلام و وصفتش

چنین گویند که نخست نضر از ولایت عجم از قریه تاران که در ریاست است و نخست  
مردی در پیش بود در این بابلی از عجم و دو چار و میلاد شده و در جاده  
که است در جهت افسوس اینست که اسرائیل مردی بود که کنایه بسیار  
بود و در کتب عبرت یافته بود که بنی اسرائیل به بت مردی هلاکت کرد که ناسخ  
نخست نضر بود آمد و در حالت اسفند یاد نمود که کلمه نخست نضر بود آنرا  
بمن بنام حق تعالی و در خواب نمود که او مرد است و در پیش و بسیار  
ز زمین بابل آمد و نخست نضر بدین صورت و صورت نضر از خواب بیدار  
که اینک بدین صورت نضر خواجه بود آنرا در خواب بیند و بابل بسیار گفت  
و بگوید بابل رفت چون بجا رسید به مدینه و میان سپیدان را جمع کرد  
و چون نضر از این باری رسید بابل رفت و نضر نضر بود و در این  
خود بود و آمدند از تربت که در کتب نضر صحبت نام باوند است و نضر  
نضر نضر کلامی نضر در بابل نام پیوند چون مدینه بگذشت و نگر آن  
که در کتب نضر و نضر نضر کران مدینه بنی اسرائیل گفت چوایی که بنی  
گرفت و نگر نگر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر  
نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر  
گرفت و نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر  
که در نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر نضر

[illegible]

و ملا در زندان دامن زد بخت نغمه گفت بدیدم سالیانده اند اینها که  
خداوند اجل را نشنودند و بیایم خدا را نهند از آن که او را از خداوند  
عاجی شده اند گفت نغمه را بیایم از زندان برون شود و کلام  
و چون بخت نغمه رفت بنی اسرائیل کارداران را بکشند و کشتند  
نیز بود و بدست با بهمن رسید و بخت نغمه تر از دست بهمن برجا حکم  
خود بود بهمن بدو شام و پیت المقدس سوخت و ستاد و چون رسول  
بهمن را بخار رسید رسول بهمن را بکشند چون خبر بهمن رسید در شام  
و بخت نغمه را دستاد و گفت برو شام و پیت المقدس بروان کن  
و کاروان را بکش و هر که از زوایه انسان زنده ماند همه را بکش و برون  
کبر و بنی اسرائیل را بکش خداوند نافته بود و دست این منبر از قضیه  
این ان چنین گوید که خداوند را بیایم و می و ستاد و گفت ای  
من ترا بر کزنده ام پیش از آنکه مرا آفریدم و از همه بدستیا تو پاک آفریدم  
پیش از آنکه از پشت پدر برجم مادر آمدی و مرا نیامری و آدم از آنکه ترا از  
برادر کارز که آفریدم اکنون بر غیر و نیز تو یک بنی اسرائیل رو که این  
مغصبت میکند و از طاعت من دست باز دارند انسان را برون  
از آن پس که پیش از این بوده اند که از طاعت من باز دارند  
من این را چه کردم بگویند ملاز بدستیا تو بکن و بخند و بگویند که خداوند

بگویند که اگر از بدی دست برندارند بد من بر سر ما کیست فرستم که ویرا در دل  
باشد و صدی لباس است فرستیم و سپاه او را اندازد و بر سر  
مسلم که در آنجا بود انداخته و بر سر او خور و در بزرگ است و بر سر او بر سر  
و خدا بر او مقرر کرده آمد و از حکم و تربیت نوریت دست باز داشتند  
آید و من حق اگر دایره آید یک پیکر است اولی که یاد کند از آنکه عدان شمار  
از دست فرعون و سپاه او چگونه ماندیم و چندین نعمت الهی دادیم و بیک  
چراست که نمی کند در سپاه بخاک گشت اسی تو را که نری که من نعمت فرستم  
و در کتابت خود و حقیم خدا تعالی و می فرستد که من می توانم که  
که بر تو الهی مانند بسیار است این را بنده پیدا و بخدا میخواند خدا متعالی  
و می فرستد که من می توانم که این را که انتم و بت المقدس او بران کنم  
در سپاه که گشت فریاد بر آورد و جاره بر خود باره کرد و گشت بارش را  
بنی اسرائیل در وقت من بود و بیک گشت و داری میگرد که من بهما بازی در  
که ای بار بیا جند ز کور میگویند ولی در خوابی مانور نگینی من لب ترا ملاک کنم  
من بعد از آنرا بنده در میان بخاک سلام شاد گشت و گشت من بر کز هلا  
و این خواهم بر چند لب از آنکه خدا و صود کردم روز فرستاد و معصیت فرستاد  
و چون وقت عذاب این آمد پس نامه نوشت و بسوخت و فرستاد که بود  
در بت المقدس و در این من و بعد از آن را ملاک من کرد و بر هر جای که بر سر

بیل

دخست نفعی که نور و نورستان و ناک و درویش است و در چرخه نوری است  
جمع بیند و در یکجا بر یکدیگر نشاند که گمانند آن فرقه که گفته بود  
که خداوند عده عده خلقت کند از شهاب و دریا و باران و دریا و دریا و دریا  
پناه گیرند خداوند شمس و هید و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
فرستاده و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
از بی بی اسرائیل و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
تا باشد که دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
بکشد خداوند و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
بنام این را بهید و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
برین یکدیگر است و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
کردند خداوند و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
استان این را بهید و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
گفتند و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
فرمود که از این مردم بکشد و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا  
که آن خون و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا و دریا

اور چند ایک دن ہاتھ دھو کر کھینچے نہ مالتاں خون از بوسہ  
 و گلان کشت اور اس علم کا حقیقہ خیر و اعلیٰ حکمت و غور و ہدایت  
 اور چل و دانیال و دانیال و جہاں و میسائیل بنی اسرائیل و ارباب حاسدین  
 بسیار کھینچے و ایساں پیغامبر زادگان بودند ایساں دیکار دند جلا  
 عالی برای او می فرستاد کہ بنی اسرائیل مغربانی کردند و نعمت امر او را موصول  
 کردند تا بدین ملائکہ شدند چون روز کاری آمد بخت نصیب یک نسب  
 خواب دید کہ اورا از لیل خواب کشت آمد و خواب خود را فراموش کرد و انہ  
 پیغامبر زادگان را طلب کرد و گفت کہ من خوابی دیدم و باز فراموش  
 کردم اکنون اگر خواب مرا بیدار دین و تعبیر خواب مرا بامن گفتید خود یک  
 ملائکہ نامم تا گفتہ اسرار بروان کستان پیغامبر زادگان دیکار دند جلا  
 شایستہ نماز خواب کشت نصیرا گاہ گردانید باید دند بخت نصیرا کشت  
 نمود خواب رسید و دیدہ کہ با او ملائکہ بود و زانو و ران او را زانو  
 و سکہ او را رسم نمود و تن او را و از آہن بود و از آہن سنجک بید و بر او  
 نرزد و او را بکشت بخت نصیرا کشت بر دست کشید من بہان خواب  
 دیدہ ام اکنون آن خواب تعبیر بگوئید آن پیغامبر زادگان کشت دین صورت  
 کہ نمود بدیدہ کشت بائند از یکدیگر بر و فروز و خستہن کہ بائند  
 او را نہ سفاربت بیدار کشت بود و صفیرا کشت از مسیح دی بیدار کشت بود و



[illegible]

برود و با آنها نشستند آن پادشاه بداند مقدار کربانی که بود و در روز  
 تحت نظر از احوال او میسر شد که نشانه بود و در آن علم غیبی  
 این سلیمان و آسیا و حویص کرانه آسیا با این سلیمان  
 و سیاه هندوان نژاد چون سلیمان بنام برودت یافت  
 در شش رجم یادش بنشیند که در جمیع بنام برودت و میسر از شهر  
 شام در نظر او ایستاد بود و میسر شد که با درش از اندرون  
 رجم برود و در روزی داشت درینام برسد و منی در اسرائیل سه سال با درش  
 بود و پس از آن که در آنجا با درش میسر شد و اینان نیز در آن میان  
 و در وی پس از آنکه آسیا نام بر می اسرائیل با درش و وی شد و پدر آسیا  
 که این بود در پست بود و بدین سبب اسرائیل بر وی کرد و آمد و بودند  
 و او را اجابت کرده بودند زیرا که در آن وقت اکثر اهل شام و  
 بت پرست بودند و اینان را آخر عرث پرستید و در میان بدست پرست  
 و آسیا مسلمان بود چون به بادشاه بنشیند خلق را در بین مسلمانان  
 که در آن بت پرستی باز داشت و پرستند خدا را پرستید و بتان را شکست  
 و او را آسیا نیز بت پرست بود و در میان از آسیا پیش ما و پس از آنکه  
 که بت آسیا بدین آما و عباد را بر انداخت و بتان را می شکست  
 آسیا را گفت چرا چنین میکنی بتان ما را میگوید معجزه بسیار آسیا را

آمدند بکشت مردمان نرسیدند گفتندی بماندند خود کس عا یا کوه  
 کجا می کرد که بچه سلطان شدند و بیکدیگر گفتند و بگویند که در میان  
 آرد که شوزده بودند ملک هندوستان بماندست بت پرت و چون  
 میخواستند شریک که همه ملک هندوستان بنام در غف و در غف  
 پرت این کرده میبندند که در میان آرد بت پرت پرت  
 چون چند درستان رسیدند پیش از آن ملک سیاه که در میان  
 بود و آن مادر اید و بنیان مادر بکشت و مادر بت پرت  
 اکنون مادریم و در آگاه کردیم میروی و آن ملک بر خود است  
 و بین خود را آنجا که لانی و ما هم از آن ملکیم که آمده ایم و پیش از آن  
 اندک در پیش نمانده است و آنجا که نیست که گویند با تو در میان  
 تو از پیش از این است و در و لا ریکام مان و چو سوار شمع  
 بشمار و آب روان و لاتی شستگاه مادران درج کنت من لول  
 که زرتشت نام برود و برسد که جن صفت که میگوید است باز ملک  
 درج ملک که جاودان ملک خدای درستان و ما برستند و فصل و در  
 پیش پادشاه آمدند و گفتند که با دشمنان که پادشاه و در میان  
 و ما با او بخدای آسمان است میگوید که دور میاید یکدیگر گفتند که  
 است که با او بخدای آسمان است میگوید که دور میاید یکدیگر گفتند که

من وایا که بیدار بود یک رنج و ستاوند چون یکدیگر می شدند  
و بخت پرست یعنی رنج و فقر نه در یکبار و ستاوند از بسیار  
و صلح و یاس و آری نعمت بختش بخیر و ستاوند آراسته کرد  
و هزار هزار مدبر از او آراسته هیچ کرد و ستاوند او قسم که در ریاض  
پرتو نجاه نیل خجسته او آن کرد و چنانکه در این زیر پا کربان بناله  
در آمدند چون بلب در بار رسیدند و در کشتیا نشاند و بر رفتند  
چون ملک نام رسیدند خبر ستاوند رنج ما پیش گفت که ملک  
بسیار از آن پادشاه است بسیار رسید دست بدعا برداشت و گفت  
یارک توان بادش فوی که زمین و آسمان را بقدرت خود آفرید  
تو در نازی که در نفس فوی روی من آورده است آبی بقدرت تبار  
که این در من بدید غرق کردن چنانکه فرعون را غرق کرد و شد ازین  
پرستان از من دفع کرد آن ملک است بسیار بخواست جان دید  
پرستان از آسمان فرو آمد و گفت ای استبا خداوند عاقل استجاب کرد و بیدار  
ایستاد از بدی با حق نکردند که از قیاس به نماند آید نگاه همه پاک کردند  
تا ما این استبا به کس نماند ستاوند از دریا برون آمدند و روی این نام  
و هر شهر به که می رسید فرو می آمدند و هر چه در اینجا خوردنی می بود همه می خوردند  
چنانکه دیگر خود نیافتند که در میان و کیه پادشاه را بخوردند و از آن حال

شمسیدند پیش ملک پادشاهان و این خیرا باور سازند و گفتند این  
 که پیش او رو بچند روزی زنده بمانیم ملک با کونست سزاوار که  
 نهاد و دستهای خود را بپشت و دندانان پادشاهان و قدر و قدر و قدر  
 از او این قدر از مادر و پدر و از اسکیا یک با آنکه هر روز از سزاوار  
 بخود گفتند پادشاهان همه پادشاهان و حکامان و از سزاوار و از سزاوار  
 و از سزاوار و از سزاوار و از سزاوار و از سزاوار و از سزاوار  
 و خدا را غرور و جل و خوارند باور لی یک که پادشاه و پادشاه و پادشاه  
 چهار کاره که هر که با مقدار یک خال و عاکنه یک استجاب شود و آن  
 و عاکنه است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

اللَّهُمَّ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ  
 يَا إِلَهَ آبَرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَآلِهِمْ  
 وَلَا تَجْعَلْ لَنَا فِتْنَةً مِّنَ الْمُنْتَخَفِينَ مِمَّنْ خَلَقْتَ حَيْثُ  
 لَا يُدْرِي رَأْيَكَ قَرَارَكَ وَلَا يَطِيقُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ  
 بَشِي عِزَّتِكَ الْبَاقِيَانِ الَّذِي لَا يَسَامُ وَالْحَدِيدُ قَدِيرُ  
 الَّذِي لَا يُبْلِيَاكَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ أَسْأَلُكَ وَأَسْأَلُكَ  
 الَّذِي سَأَلَكَ بِهَا آبَرَاهِيمُ وَخَلِيلُكَ  
 فَاطْفَيْتَ عَنْهُ الْفِتْنَةَ وَالْحَقُّهُ يَا إِلَهَ آبَرَاهِيمَ وَاللَّهُ

دعا

دَعَاكَ بِهِ كَلِمَتِكَ مُنَوِّى فَأَجِيتَ بَنِي إِسْرَءِيلَ  
 مِنْ الظُّلُمَةِ وَأَعَقَقْتَهُمْ مِنَ الْعُبُورَةِ وَسِيرَتِهِمْ  
 بِمَعَانِي الْبَحْرِ إِلَى الْبَرِّ وَخَرَجْتَهُمْ فَأَعْرَفْتِ فِرْعَوْنَ  
 وَمَنْ أَتَّبَعَهُ بِالنَّظَرِ الَّذِي تَنْصَرِعُ لَكَ  
 بِأَوْدَةِ عَبْدِكَ فَرَفَعْتَهُ وَوَهَبْتَهُ مِنَ الضَّرِ  
 الْقُوَّةِ وَنَحْوَتَهُ عَلَى حَالِوتِ الْجَبَّارِ وَهَضَبِ  
 مَتْنِهِ وَبِالسَّالَةِ الَّتِي أَسْأَلُكَ بِهَا سَلَمِيَانِ  
 نَبِيَّكَ النُّورَةَ وَالْحَكَمَةَ وَوَهَبْتَ لَهُ التَّرَفُّعَةَ  
 وَأَمْلَكْتَهُ عَلَى كُلِّ دَائِلَةِ أَسْأَلُكَ الْهَيْ  
 أَنْتَ يَحْيِي الْمَوْتِ وَيَغْنِي الدُّنْيَا وَيَقِي وَجُودَكَ  
 خَالِدًا لَا يَفْنَى وَجَدِيدًا لَا يَسْلَى أَسْأَلُكَ  
 إِلَهِي أَنْ تَرْحَمَنِي بِإِجَابَةِ دَعْوَتِي فَإِنِّي أَعْرَجُ  
 بِسُكُوتِكَ مِنْ أَوْعَاقِ عِبَادِكَ وَأَقْلَعُ مِنْ حِيلَةٍ  
 وَقَدْ حَكَّ سِنَابُكَ عَنِّي عَظِيمَ خَطَايَاكَ  
 سَلْبِي لَا يُطِيقُ أَحَدٌ كُفْرَ ذَاكَ عَنَّا  
 غَيْرُكَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَارِئُكُمْ  
 ضَعُفًا لِمَا شِئْتَ فَإِنَّكَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ

بِمَا تَشَاءُ وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ

مردمان

خدا تبارک و تعالیٰ را در خواب دیدم که فرستاده آسمان  
فرستاده ای که نامش را نمی دانم که بگوید که بزرگوار است و دوست  
و دشمن بسیار در این دنیا هستند و خواهی دید که در این دنیا  
در این دنیا که نامش را نمی دانم که بسیار از خواب بیدار شد و فرستاده  
بر سر آن گفت که اینها که شما می بینید که در این دنیا هستند  
که کافران بودند و منافقین گفتند که خود را می بیند و فرستاده  
بایستی که اول با خود در زشت کردی در این سخن بودند که بسیار  
از پیش ملک رجعت می داد و نامه خود را دیدست بسیار  
و آن هندو سکت برست ملک بسیار در آن نامه و شناسنامه  
و گفته بود که اکنون خدا را می بینم که در آن نامه فرستاده  
منست چگونه می رانند ملک بسیار نامه ای که فرستاده و در خواب  
و سر خود را و گفت یارب این نامه را دشمن نیست بر تو او را  
تو نیز می دانی خدا را می بینم که بر بسیار می فرستاده و در این نامه  
داد و گفت بسیار خود را زانها جمع و در این نامه فرستاده  
و خود نیز چون آمد و برست چون بگویند بسیار نامه فرستاده  
نن یاد یکدیگر ایستان بودند و بانی بسیار که فرستاده  
چون چنان به پیش ملک بسیار که فرستاده که در خواب

این روایت که در آن آمده خود را می بینم که در آن نامه فرستاده  
که در آن نامه فرستاده که در آن نامه فرستاده

کرم خود را بگوید با سپاه خود و بگوید که از دوشین من  
است با آن بخوانند و اگر بگوید که اگر ترا خود بوری بگرز چای  
کشی ای سگ طل پدین خود و ترا با این حدیث چکار است  
ای سگ کافر بی تیز را با طایفه ای من دلیر به زسد تو کار خود را  
بشس جان نزع هندو این خبر را بسند و سپاه را فرمود که زود  
تیر باره ان کنند خدای تعالی و رستگان را فرمود تا تیرهای را  
از هوا بگیرند و باز به آنها کس نمی روند که تیر را انداخته بود و هندوان  
بسیار شدند و برج هند است گفت بید که چگونه جادو  
می کنند آگاه فرمود که شمشیر بکشید و حمله کنید چنان کرد  
فرستگان شمشیرهای را با آن میزدند و هلاک میکردند  
چون رنج رسید چنان دید که سخت و با صد هزار مرد که با  
مانده بودند و کشته نیستند و میرفتند حق تعالی را در دریا  
غرق کرد و در دریا بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
شد و در دریا بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
غرق شد و در دریا بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
تو از به امانت بود مجموع را با او در دریا بزرگ و بزرگ و بزرگ  
از این آن در دریا بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ



و بعد از آنکه در این قسم نهادند و از تبارتند و ملک هر یک را  
کشید و بعد از آن ملک بسیار است و یکی نیست بلکه هر یک  
در خود است و بعد از آن بسیار است و هر یک نام دارد و یکی نیست  
بر خود نیست و الله اعلم بالصواب و هر یک که در دینی از هر یک  
بود و آن سبب بود که از آن سبب بود که نام هر یک را  
بناست و حال ملک است و این است که بسیار بود و بعد از آن  
ملک از زینت گرفت و همه بود و نام آن زینت  
بود و بعد از آن سال بود و بعد از آن نام هر یک را  
بود و نام هر یک را و بعد از آن نام هر یک را  
که در این است و بعد از آن نام هر یک را  
با خبرت و بعد از آن نام هر یک را  
و بعد از آن نام هر یک را و بعد از آن نام هر یک را  
و بعد از آن نام هر یک را و بعد از آن نام هر یک را  
که در این است و بعد از آن نام هر یک را  
و بعد از آن نام هر یک را و بعد از آن نام هر یک را  
و بعد از آن نام هر یک را و بعد از آن نام هر یک را  
قول کردند و از آن است و بعد از آن نام هر یک را

کلمه نماز که در غنچه ملک و عبادت یار است و در پیش رو  
نیت است و در بابل باور است و در سیاحت است تمام خبرایت که از  
بنی اسرائیل باور است که پادشاه را افکار و درواز جای خدین  
چون از سیاحت است بسیار جمع کرده و در آنکس حرفه کار و اهل بکشد  
محمود و ملک پادشاه مسلمان و عادل است و بروی بیجا مری است  
در شجاعت و عدالت نام او اسعیا است سیاحت سخن خلق را در  
و بسیار در روان کند و در آن بسیار علم بود بر علم صدمه زار و در  
بودند و در سر شجاعت بود نام نخت نفر که همه نام و بیت المقدس را و  
فرمان کرده بود و دوبار بر روی زمین تپایی کرده بود و از فساد و بی  
حق شاد و روان لب یاد کرده است و در تپا لفتید که فی الارض  
مَنْ يَنْتَحِلْ عِلْمًا كَبِيرًا نَحْتُ نَفْسِي بِهَا رَاكِبًا  
آنچه بود که مرا علم بود که آنجا رفت و بد عائی آن بیجا مری است  
سخن نخت نفر را شنود و رفت چون زد یک سید اسعیا بیجا  
پیش حرفه رفت و گفت که اگر آن پادشاه بود بر سر شجاعت می  
توانی چون بکنی حرفه اسعیا بیجا مری را گفت ای بیجا مری خدا صانع  
ماخذ عابای ترا جوید و در دست گردانده و در این بسیار نعت  
بخشید اسعیا بیجا مری را و در حق پادشاه حرفه را صحبت شد

[illegible]

[illegible]



[illegible]

- انما الله باوراه واسب ودر هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که  
 سرفیل کرد و بنده آن اسیران میگردد و در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که  
 فرستاده و نیل را نیز فرستاده و مانورانی خدا را نیست و اندر هر کس که  
 گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 بر این گشت و در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 کرده و بد که در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 همان روز است که غفرت بود و گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 مانده بود و در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 در این گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 نظر کردیم را آبادان دید با خود فکر کرد که بدین گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 شده ام همان خراب چنین آبادان و خودم ندانم و در هر کس که گشتا جانور است  
 او را ببیند که با فرزند کم گشت غریز گشت گشتا جانور است و در هر کس که گشتا جانور است  
 بعضی نوم قال گشت ما غنمک غنم فانتظر الی  
 طعامک و شربامک ثم یبیتک و یطویر الی  
 حمارک و یصنعک آیه للناس فالنظر الی  
 طعامک کف کل شیء هالک فکسرها  
 لکم فلما تبیین له قال اعلم ان الله علی

راجع  
 الی

کتابی که در این کتابت بدست می آید کورس و این  
پس خدا را عزیز باد ای پیغمبری در او و در او و این با  
چنانکه به نور رب و جلال و انگاه به بیت المقدس در آمد  
بیت المقدس را دید آید و سمرقند و خلق بسیار جمع آید  
عزیز پیغمبری را پیشکش کرد و گفت من پیغامبر خدایم ای سید  
دین بدان که بود لکن در وقت نصر مرا از زندان روان آورد  
بود و خدا را می آید بود و بعد از مدتی سال باز من زنده کردند  
گفتند من بپوش خود و این اداری ما را تحقیق شود و غیرت  
من نوریت یاد دارم گفتند که نوریت سید از بر خوانی ما بدایم  
میگوئی و فعل ترا باور کنیم و در الوقت که می آید نوریت یادمانده بود  
از آنکه تحت نصر همه نوریت را سوخته بود و هیچ کس ندانست  
بعد از بر خوانده بود و باور داشت که عزیز پیغامبر که همه نوریت را یاد  
گرفته بودند و این از بر خوانده گفتند که می آید که گفتند بود  
که نوریت در سید بیت المقدس و در زیر سکو چنان است و ما  
میدانیم که آن سخن کدام است و نوریت من سیدانم از آنکه خدا را  
ملا از آن آگاه کرده است پس نوریت تا آنکه تنون بکنند و نور  
نشد و این را آوردند و با آنکه عزیز یاد گرفته بود و تعالی که در دست





[illegible]

[illegible]

سپاه پادشاهان که در سال که مستند بود و طعم با قفسه را خوار کرد  
و پادشاه که با کوه کوهین درین نوع است و بعد از سیکما پادشاه و پیش  
کامیاب روی تخت از تخت شش تا میر این عمر و پادشاه و زندان  
ملوک بزرگوار و اهل سبها را نیکو میداشت و محنت فراوان بر ایشان فرما  
کرد و در سبک گوئی که با ایشان کرده و پادشاه را تا شتر انعم خواندند و  
و پادشاه که پادشاهان کهن همه حیران بوده اند و پادشاهان که پادشاهان  
سبها بگذشت و بین رفت و ازین نوع است چه که از سبها پادشاه  
نیکو داشت و در یک وانی برایش که چون است بر رفتی از روی آن  
ریکیت یافت هیچ آدمی از آن نرسید و پادشاه را از اختیار کرد و  
تا شش عمر این عباد و میان آن ریکت فرستاد و گفت درین میان  
فرمانی و به این و راه و تاجه بی بی عمر این و در این ریکت آن آمد و  
تا به بند که هیچ چیز پیدا شود و تاگاه از آن ریکت به ساخت و درین  
عباد و کسید و چاکس خیزی او را یافت و ندانست که بکشد و تاگاه  
این عمر را که در یک از سبها به ساخت و تا به سبها به ساخت و  
بلان به نوبت بکشد و کار که این است تا پادشاهان انعم از سبها  
که ازین نوع است و پادشاهان که پادشاهان که پادشاهان که پادشاهان  
به پادشاهان که پادشاهان که پادشاهان که پادشاهان که پادشاهان

[illegible]

[illegible]

پادشاهی در ستاد آسیا مال جهان بر دیورسین همگرا  
سال در نگاه پادشاهی خلق را هیچ کرد و مقصد حال بسیار  
در سلطه خلق حاضر که گفت بداند و آگاه باشد که این  
فرزند شست که من و پادشاهان کرده بودیم تا که بدین درجه رسید  
و من را نگاه از پادشاهی آن کرده بودم که او ملکند را ناسایند شود  
پادشاهی را با وی سپردم مردمان آن پس در آستان نام کردند و  
نحس پادشاهی بی شک و همه خلق پیش او که ندید بر نیایند چون  
دار آستان سلطنت سر نهاد و بخت ملکست پادشاهی از  
دست خود خواست و بولایت پادشاهی رفت از ترس آنکه میاواند  
که در آستان ویران کند که پادشاهی آن محال کرده بود که خود پادشاه  
پس از میان داشت القصد تا به سال در ولایت پادشاهی  
بود نگاه میرو چون در آستان از مردمان پادشاهی یافت بسیار  
بر گرفت و بولایت پادشاهی رفت تا به پادشاهی خود را از آستان  
و از علم بالحقه گفت که پادشاهی را که گفت که این  
چون در آستان بولایت پادشاهی نیست قتلخا نهر به ناکرد  
و از آن پادشاهی نام کرد و در روز آن شهر را پادشاهی  
سپا که در پادشاهی هم او بنا کرده بود و در آستان بزمین و خلق مایل

[illegible]



[illegible]

[illegible][illegible]

کتابخانه کتبی خطی

عدل و نیکویی و قده کرد و پدیدار شدن در حاکمیت بخارند و آن ده هزار و نه  
که در ده گزیده بود و این را بیداد و کشتن شتر و گاو بودیم که شمار از ده  
و انصاف من گنیم پس از این بود که در شمار و اولاد و آری نزد و این بر  
برند کردند و بکشتن تا همه خلق معیت گیرند تا هیچکس را و یا معیت  
چنین بدعهد نکند و آنکه چنین حرام نکلی کند و اگر بخیر و او چنین  
آگاه و سکن در دشت و در آستان بخواند و فراموش کرد و تا از کتب  
نکند و در نه نگیرد و بخیال کرد و نکند که سکن در دشت بود و نگاه دار  
و حکیمان ابریل نندین و از بخواند و فرمود تا کنایه های خود را بگوید  
و در نثرهای بدست آن که بشنید و ملاک و در دقت های دیوانه  
بسخت و در نثرهای خود نوشتن و فرمود تا هر جا که خراج او یک و شمار  
بود نیم دیار نوشتند و هر کجا که دو دیار بود یک دیار نوشتند و هر  
و آنکه در جهنت کرد و چهار بار بداد و عدل بنا بر است و در شهر می یکی مایگی  
هم از آن موضع ایشان نصب کردند و یکانه مار و بن کردند و تفرغ  
با و شاهان و محرم از دولت آن بیرون آورد و خدا بکسیا خود شکر  
بلخ بر رفت و از آنکه را که دارا امیر و داده بود و همه را بکشت و بر  
این است که خودشانند و در دشت و از آنکه خود را به پیونان و شتا و خود را  
رفت و آنجا معیت و ماند و آن نام در خود را شکر و دیگر را در

دو هزار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



لشعاع نور و این نور را در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
نیامد و این نور را در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
بعد از آنکه علم را یافته و باقی که اندر زوایای این بود و در میان  
هر یک از این نورها بود و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
عینت یافته و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
از این نور که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
است چون مالک را گرفت و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
خواندنی و از این نور که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
افراد و از مردم که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
حدود از این نور که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
فرمان برداری که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
کردند و در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور  
از این نور که در میان مردم پخش کند و اینست که از این نور

[illegible]

نامهر ابلت و در سیر کرده برفت بدین از آنکه بخت بهیت المقدس  
و مسجد بیت المقدس را نیز در این کرد و در یادگارهای چهل سال تمام  
بگذشت که غمناک مرید بدید و پیغمبری یافت و بعد از آنکه بوی  
خود را که بزرگوار بودش آهائی ماکرنت و بعد از وی در شکای و دیگر  
بشکایست نامش خود را الا صفر نوزده ساله بود که در نوزده  
از وی زبیه چهل ساله یادگار کرد و بعد از وی برفت و دیگر مریدان  
بود و بعد از وی اردوان الا صفر سیزده سال مملکت را بدست  
و بعد از وی اردوان بود که اردو سیر با بجان بیرون آمد و در دوران  
الا صفر ابلت و همه ملک محمد بگزنت و ملوک طوائف  
قهر کرد و از لبت محمد که داخله از آن لطف جلد با سحر عمل تا مثل  
و شام و عصر که آنکاز دست رو میا گرفته بود همه را بگزنت و از  
وقت بگذشت و بیرون آمدن اردو سیر بجان باوشای و رو سیر  
و اسکالیا حادثهای بسیار واقع شده بود و در میان اسیران از آنها یکی  
آن بود که خدا تعالی فکر یا پیغمبر را پیغمبری بداد و بیت المقدس را  
بیت المقدس مسجد و بر عباد او را زد و دوم آن بود که مریدان  
عمران در همان وقت در مادر زاد سوم آنکه عجیبی این فکرهای  
فرصت و چهارم آنکه مریدان در همان وقت بودند که

که در این شهر و در این وقت و در این علم خیریت یافتن ذکر یا بیجا  
بود و در یکی یا بیجا علیها السلام و مقصد بسیار بیجا علیه السلام خبان  
بجایه در آن وقت که تعریف مملکت نام یونان بود و این استانی اسرائیل  
تا نیکو میدانستند و از رویا بلک او خوشی در اسرائیل از ریب  
کرد تا هر دو راحت و نعمت افشاوند و بین و در تعریف ریب استانی  
کردند و مسیحی به بیت المقدس آمد و آن استیجا که عابدان بسیار در آن مسجد  
جبارت کردند و خدا می نماید یا پرستش کردند و گاه بودی که حیاط بزرگ  
و مسجد بزرگ و مسجد بیت المقدس عبادت کردند و خدا می نماید  
در پیشکش کرد و در روز ناز و روز داشتند و بسیار اطاعت یزنده و  
و بچوختند و مسجد بزرگ نماندند و در میان ایشان هیچ بیجا  
نمود و بیجا مری را با بزرگ و میخواستند و ذکر یا بیجا بر از عابدان  
مسجد بود و بیجا بود یا از فرزندان رسیدیم و بیجا  
و این چهار هزار مرد عابد بر بد مسجد می آمدند و ذکر یا بیجا می نمودند  
و در آن بود و میخواستند بود که اگر کسی مدعی اسرائیل خواست که بر  
بر حضرت خدا شرافت بیاید چون زن وی از وی یار گرفت و کس  
بیکوت یار است که در زن حل نزن من سر زایدش و بر او نزن  
و مادر فرزند نیز همان بیکوت و نذر میکافه و نذر می بود و این

واجب است که از آن جناب هر چه میفرمودند و هر چه میخواستند  
چنانکه میفرمود و یا میخواست هیچ کس را نتوانست مخالفت و یا  
تذکره است و غیر از عبادت غیر از او نکردند و از آن جناب  
و از عباد او پیروی نمیدادند و هر کس از وی گناه و معصیت میفرمود  
و چون میفرمود بهمان عهد و پیمان و باکی بود و عهدشان سجد بود از آن جناب  
همکه در آنان جاری بودی که هر چه میخواستند هر از آنکه میخواستند از او لغت نکردند  
و هر چه میخواستند و هر چه میخواستند عابدان که در آن سجد بودند و البته در میان  
کلیک اخبار روایه میکنند که سمع و حاکم از منی است و از آن اخبار که از آن  
در تورات چنین است که خداوند تعالی کلمه را گفت احب الی عبادی و از آن  
هم چنین از جاهلانه یعنی ای رسولی است که در سترین بندها که بر خیر است و  
است که در عالم برائی نیلانی که با آنکه در سترین بندها که بر خیر است و  
کرده با یعنی سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که از آن سترین بندها که  
همینکه در سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که از آن سترین بندها که  
و گفتند و از آن اخبار که از آن سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که  
علیهما السلام که در سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که از آن سترین بندها که  
بنابر قضاوت که در سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که از آن سترین بندها که  
را در سترین بندها که بر خیر است و از آن اخبار که از آن سترین بندها که

[illegible]

[illegible]

[illegible]



فَهَذَا نَدَى خَدَّتِ قَدَّ بَا هَسَا لَكَ دَعَا وَرَكَّ يَارَ بَهْ تَالِ كَسَا  
 هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ دَرَاهِمَ طَبِيعَةِ كَرَامَتِكَ سَيِّدَا  
 الْمَدَّ حَاوِيسَ نَكْرِيَا بَارِسَ دَاوُدَ نَبُورَ غَدَى كَرَامِ اَوِي كِي دَاوُدَ لِمِ  
 حَدِيثِ مَوْلَا كَحْيِ ابْنِ زَكْرِيَا بِرُحْمَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِيَا بِتَابِ رُحْمَةِ عَلِيٍّ  
 حَوَابِ سِتَاوَه تَبُودَ نَمَازِ مِيكَارِ بَكَّةَ خَدَّ مَعَالِي مِيرِ اسْمَاعِيلِ اَوْنِ سِتَاوَه تَابُ  
 بَارِ دُرُ بَحْمِي نَامِ سِرِّ وَبَشَرِ اَزَانِ كَحْيِ نَامِ نَبُورَ نَدَا فَاوَدَ  
 الْمَلَايِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ بِسُجُودٍ فِي الْحَرِّ لَبَّ اَلْحَمْدُ  
 يُسَبِّحُكَ اَلْحَمْدُ حَادِ بَكْرَتِ يَا زَكْرِيَا اَتَا مَبَشِّرًا لَكَ عِلَّا  
 كَحْيِ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيْعًا وَكَحْيِ اَزْ سِرِّ اَنِ كَحْيِ كَحْيِ  
 كَا زَرْوَقِ سِرِّ وَوَجُودِ اَنَدَكِ حَلِ سِرِّ وَزَنْ سِرِّ وَنَدَا زَرْوَقِ وَزَنْ  
 كَرْدِ نَدِ سِرِّ اَنِ كَا زَرْوَقِ وَوَجُودِ زَنْ وَزَنْ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ  
 وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ  
 نَامِ خَانِدِ سِرِّ بَا نَكَّةَ كَحْيِ نَامِ نَبُورَ خَدَّ اَوِي رُحْمَةِ عَلِيٍّ  
 مَعَالِي وَوَجُودِ نَامِ مَصْلَحَاتِ قَابِلِ كَلِمَةِ مِنَ اَللّٰهِ سَيِّدَا  
 وَوَجُودِ اَوْنِ نَبِيَا مِنَ اَلْمَسَالِحِيْنَ وَوَجُودِ اَوْنِ تَغْيِيْرُ كَعْنَدَكِ خَدَّ  
 نَامِ اَكْبَرِ سِرِّ وَوَجُودِ اَنِ كَحْيِ اَسْمَاءِ مَعْنِيْ جَلِيَا كَحْيِ اَعْلَامِ وَوَجُودِ اَنِ خَلْقِ  
 رَجُوعِ وَوَجُودِ اَنِ اَخْلَ كَرْدِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ  
 وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ وَوَجُودِ اَنِ

کنند و بدان حاجت نیاز دارند و اگر عبادت نبیان مشغول باشند و  
در آن ایام بیدار بمانند و در آن ایام بشارت شود و عیب مثل در آن ایام بگو  
لی غلوم و قد بلغنی الکثر و امرانی عاقراً و جبریل گفت  
لقد اذنت الله یفعل ما یشاء و ذکر باز ساری بشارت  
فرمود تا اذنت اجعل لی آیه یعنی خدا ما را آیهی سیاه و سفیدی کن  
و در آن ایام آن که آن کلمه را از آن سه نفر گفتند که  
ایام الاذنت اذنت آینهی همان باشد که سه روز سخن بشارت گفتند و بکار  
آن روز با کسی سخن نیاز است گفتن از آن بشارت و ذکر خدا تا خانه  
گذرد و در آن روز با کسی سخن نیاز است گفتن از آن بشارت و ذکر خدا تا خانه  
بیت المقدس اقامه بود چون هفت نماز و در آن ایام عبادت می آیند  
نماز با جماعت که در آن روز با خاموشی و با بشارت یکسب  
که نماز خدا بگذارد که سخن گفتن و دعا است کردن و بتوانم چون حاجی  
ماوراء و جبریل و خدا تعالی ویرا بشارت فرمود و آیتها و الحامه  
حیثا ینبی ویرا بشارت کرد که معرفت دادیم تا خدا می ویرا بشارت  
و چنانکه خدا را تقدیر کرده و حتماً فایده آن که با ویرا کوف  
و چنانکه خدا را تقدیر کرده که او را پاک کنیم و پاک کنیم از نجاست  
و چنانکه که هیچ زن و پیر حاجت نیاید که ترس کار و باریز بود



[illegible]

فرسیان است تا بدیدم بر این چه بخت تا بدیدم بختی  
 باور پاکست نذی آید پاکست نطفه و نسی و ازین بود پاکست  
 در حکم نور بر سر بر سر داشت که او بر سر است و سر بر سر است  
 آتی بگویند بی علام و کلمه بیستی نشیر و کلمه کن نغیر  
 مرا از کما و حکم و با بدیدم که حکم بر سر است بر سر نشیر و کلمه کن  
 نه که بخت کن آلت قال زکات هو علی هاتین و کلمه کن  
 آیه لک الناس و رحمة میا و کاف انهم امضیه انهم  
 گفت خدا زکات کن آلت آفریدن این فرزند بدیدم بر سر  
 آتی سازم که طلق را که بر خلق و حجت بدیدم بر سر  
 قضا کرده است و نقد بر اند و جبریل نام بر سر گفت که نه  
 که خدا زکات کرده است نور آلت الله بیشتر است حکم  
 مینه المینح و عیسی ابن مریم و حجتی فی الدنیا و آخر  
 من المفسرین و یک کلام اناس فی المهد و حکم  
 و من اصحاب الحنفی و جبریل نام بر سر گفت که نه  
 پس خیر و یونان خدا عالی آن بود ایما و در حکم بر سر  
 باز گرفت و حجت بر سر و حکم بر سر و حکم بر سر  
 در حکم بر سر و حجت بر سر و حکم بر سر

مذہباتِ اسلامیہ

آنزیده مادر بود و فرزند پدر تو که بنام آن مثل عیسی علیه السلام  
 کشتل آدم خلقه من تراب ثم قال له کون  
 و چون گفت آن که می گویی مادر در وجود آید نریم سوخت و چون در سجده  
 از مژگیم و از سر و چون پاره پاره رفت در و ده پدید آمدن سر و در  
 درخت خوراد و خشک در نماند و رفت و نشست در نما  
 فاجاءها المخاض الي جوع التخله و چون می شد مادر جدا شد  
 مریم از در خواب و از مژگیم خلق گفت که آیت قبل هین  
 و گشت نشیامی که در بیست و چون می شد مادر باید نرمان  
 نهاد و زبیر آن درخت چیده پدید آمدن آب روان شد و از مژگیم  
 بسکت و من نزدیک تبارک گفت قوله تا و هری الی الیک الجنه  
 التخله تا قطع علیک و طباحیا مریم آن درخت و خشک  
 شد و اجنبانید و ساعت نرمان خدا تا درخت خشک رکب و آورد و  
 کرد و خرم از اندی بر تخت مریم آن خواب بچید و خورد و نرمان رت البلیل  
 پدید و مریم گفت این خرم ازین آب بخورد با نام و بسم خود و بدان  
 فرزند که آوردی و کنی که تا فکلی و اشرفی و قری عینا  
 مریم بان کار کرد که خدا تا فرمود و تا ناما تری من  
 البشرا احک فقولی انی فکتمت لیرا حق صومنا لم

درخت  
 و مریم  
 و آن  
 و آن  
 و آن

ای  
 ۱۲

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

برہم باب الیٰ حق کو نہایت مبارک ہے کہ اس کا باہوی بخشنے کو نہ دیا



[illegible]

سید و کرد چنان  
که از دافع شده است که هر تان نکران شده اند و بیست  
نیم روز چون به چهار سید زادید که از مادر و دو خواهر  
است پدر او پیغمبر خدا خواهد بود و کنون اگر چنان نکران شده  
است از آن غم مخورید که از زادن او است که پیشتر از آن خواهد بود و از  
خلی بسیار بدوی فتنه که در غمگرا نهوند و بدو رخ گرفتار کرد و از آن  
و حکم حدیث بحریم و بدین علی السلام بدانکه خدای  
تعالی پیغمبران بزرگ خود را بحریم و بدین علی السلام و مان و هر  
و ولایت سجادیک بحریم کرد و در یگانگان رفت و از بیم کافران  
جنانکه در این خلیل الله از ترس نرو و در بحریم کرد و در بحریم  
ترس چون بحریم کرد و پیغمبر با محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم از ترس شرکان که بحریم کرد و در بحریم از بیم کافران و ترسانان  
کرد و بحریم از بیم کافران و ترسانان بحریم و بحریم که از مادر  
بود و بحریم و بحریم با خود در بیست سال آنجا بدست تا نگاه که خدا  
تعالی در بحریم و بحریم و بحریم و بحریم و بحریم و بحریم و بحریم  
آمد و پیغمبر خدا را نگاه کرد و پیغمبر خدا را با خلیف و سید و بحریم  
و احکام و در ایسان با بحریم و بحریم و بحریم و بحریم و بحریم و بحریم  
که این مادر تولد شد و بعد از وی اولین بود و وقت ترک طواف و بحریم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵۰۰

درخت کری و باغ نازنا مسدود فاکلمسته من الله حد  
 برت بافتن غلبه نیاید به اسلام چون خدا تعالی بجا می آید  
 بیت القدر در بونقل با خدای خزانده و بمل بر این بخواند و اول  
 که است تا بر ساید می باری کرد و با نگاهی در بمل کرد و عیسی گفت  
 و در شاه و اقی قلن چشکم پایده من ز بکم گفتد بر ایه آب  
 اوری گفت نوله تا اقی اخلق لکم من الطاین  
 کهمیله الطیر فالق و تیه فیکون طیرا باذ  
 ن الله من از کل صورت مرغی سازم و دردی بدیم برمان خدای  
 تعالی زنده شود و به پردیجیان کرد و آن مرغ لب پست که بسیار  
 می آورد و ز مای پنهان می شود و امیر در همه جهان است باز من گفت  
 است دیگر داری گفت نوله تا اوری الا کمه  
 و الا بریض و الکه ناپس ما در زند و در برض علیه پس  
 و همه حکیمان می دانند که این دو علت روانی پذیرند و انهار اعلام آن  
 نتوان کردن چون عیسی این روایت دیگر نمود و بارش گفتند عیسی  
 آینی دیگر هم داری عیسی گفت که اخی المونی باذن الله  
 این آن فکر می کرد و گفت و در ایا بد فرمودن آمرده ویرینه را زنده  
 کرد و آن سام این نوع است که بدست از سال است که از جهان رول



[illegible]

14

[illegible]

[illegible]

مکتبہ اربابانِ روحانیت، نئی دہلی، ۱۹۷۱ء

[illegible]

[illegible]

مکتبہ اسلامیہ

[illegible]

بپس چون خدا را خلق کرد تا که در آن روز  
فرمود تا پس ملعون و دانا و دیگر را بخورد و در سر او  
پس در میان خلق و دانا و دیگر گفت که ما از مرتب و دانا  
از آن که صفت دین ما را دوستی است شوق ایم با آن دین و  
و شوق نیست که در است با نزدیک و شوق نیست که در است با  
زمان بسیار میگوید که چیست بی دلیل گفت که نیست با  
در روح الهی و در هر یک است و آن است و با بداند که در  
آمده است از این گفت که صفت بداند که است بداند که است  
و چاره نیست که در است و در است و در است و در است  
از خدا و در است و در است و در است و در است و در است  
بپس در است و در است و در است و در است و در است و در است  
است که از آن است و در است و در است و در است و در است  
برون آمد و در است و در است و در است و در است و در است  
و دیگر گفت که در است و در است و در است و در است و در است  
در است و در است و در است و در است و در است و در است  
خویش را در است و در است و در است و در است و در است  
بپس در است و در است و در است و در است و در است و در است

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چون که در میان این سپاه خدایه رسیدند تا آنکه بدادند که از بیابان  
 آمدند و در آنجا بخت و کین پدر خود را بر او ای از وی طلبید  
 و گفت و پایا رسید چون سپاه خدایه دیدند که کار او آخر رسید  
 و چون به سوتی که با اندر روز نهار خود رسید و هر چه بگریختند و پس  
 خود به تمام و کمال بگریختند بدو شاه رسید و از علم با مصواب  
 بر داشت که در این اعدای و کین و روز باران شد و در این  
 چون مادرش بر عمر بن عدی مسلم شد و همه صلح و زنان برادر او شدند  
 و بگریختند و کین و خال خود شد و از ناخاکت و خجالت ز ما  
 گشت و در آنکه بگریخت بدست مرگ بماند که نام او عمر بن عدی است  
 و در میان او بدل نگاه میداشت و نفعی از آن نداشت و در آن صورت  
 و در این عدی را بر کافه بعینه مثل و نفس کشیده بود و غذا از آن نگاه  
 میداشت تا که بعد از روز کاری عمر این عدا او بند و بر اینم و در آن  
 صورت بستام الهی و قصه عمر این عدا او بند و بر اینم و در آن  
 پس و در این عدا او بند و بر اینم و در آن صورت بستام الهی و قصه  
 عمر این عدا او بند و بر اینم و در آن صورت بستام الهی و قصه  
 عمر این عدا او بند و بر اینم و در آن صورت بستام الهی و قصه



[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

اسلام کو قبول کرنے والے مسلمانوں کو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

14

[illegible]

چونکه در ده کار از عینش بکشد زینده آن قوم غلامی  
که اینس غلامی را زینده آورده بود از او علم غیب میگویند  
و به کارهایش اندر عین این سلسله مری بدیدارند و  
بیرت بود و بدو بگفت بن و بگفت فرست بود و خدا را و او را  
و در بسیار داده بود و در پی روزی بیایم و قوم میایند و در  
بیکرو بپوشه کرده است پرستان عزامت یکرو و این  
حق باخت غارت یکرو و زمان و کوکان این را بر  
آورد و بگویند تنها بود و کانلان بسیار بودند با خود شاهی  
پرستان و کاران روز دست بری بجان آورده بودند و در  
شده بودند هیچ جلدی نداشتند که خود را از پلای او را بکشند  
نقد بود مال اند و در بخت نداشتند و آن بخت بخت  
ظاهر یکدیگر میامین کار و در بخت نداشتند و آن بخت  
از و بخت نداشتند و در بخت نداشتند و آن بخت  
دست دی و مال بپیم آن کار و در بخت نداشتند و آن بخت  
در طلب بختی بود و بخت نداشتند و آن بخت  
مسلمان و در بخت نداشتند و آن بخت  
استاد از بخت نداشتند و آن بخت

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
الطاهر المصطفى

وآله الطيبين الطاهرين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

والذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين  
الذين هم الصالحين

[illegible]

[illegible]

۱۱۲۰

[illegible]

کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
کتاب: ...  
نویسنده: ...  
موضوع: ...  
تاریخ: ...  
محل: ...  
کتابخانه عمومی  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران  
کتاب: ...  
نویسنده: ...  
موضوع: ...  
تاریخ: ...  
محل: ...

کتابخانه

[illegible]





[illegible]

[illegible]

در این شهر با صورتی جدیدت زنده شد و از آن گفتند که در این  
 شهر که در نام سید و عدت بود و نامش بود ایف بعد از آنکه  
 عدت بود که ملک و سید این بابک ساسان حوچ کرد و در  
 شهر و آن بزرگ که در ولایت ری بود از پیشتر که چون نزد  
 بر سید و عدت حاتم چاه را گرفت و در دو سید ساسان بود که  
 او را نیز ساسان نام بود و او سید این سید یار که نام او نیز در شهر بود  
 است و آنس که در اسطرابود است و او سیدی قوی و دلیر بود و او را سید  
 بود و از ملک پارس که نام آن زن هم بود و زنی صاحب حال و خوش  
 و دانا و با خود ساسان را از وی سیرت آمد بابک نام که چون  
 بابک بزرگ بر جای پدر خود ساسان بنیستاد و کار می اندازد که ساسان  
 مرفی بود و بعد کردن بعضی مسواری بسبب او طرب بود چون روز کار آمد  
 بابک سیرت آمد و او سیر نام که او این بابک در یکدیگر می خواری بود و کل  
 تر از بابک نام آن دیم در آب کرده بود و از مصافاست و سید بود بابک  
 پیش بابک نشست و او را بر سرش کند و او را بابک سیرت سید و با  
 عدت ساله مار و سیر از خوزی بزرگ بود و در یک دید و در  
 نام در این سید چون سید در سید آمد و در سیرت و در سیرت و در  
 بخان را بخواند و فرمود تا مالد و سیر را که شد در حکم خیم چنین یافتند که

جن بابک برادری است که در این شهر

[illegible]



چون نامبارد و شیرین و جویبار  
 خدا بخت این از دانا بخت و زرافوت  
 و طالع این را قهر کم و جهان را بداد و غل  
 و امید میدارم که زود بود که بخت  
 من کرد و در شهر توانست که سازم  
 رسوای داد و بیداد و ان زشتا و از خیره  
 اهورا ز روان کرد و اهورا از حد و ملک  
 بستان و کجاستان رفت چون انجام  
 بخت و در کجاستان که بکشد و از انجام  
 سواد روان زشتا و عرب را بیاورد  
 کینه ستاد که فلان روز در دست  
 کنیم پیش از آنکه وعده بیاورد و شیر  
 و خنک بیاد است از روان نیز باید  
 سایوران حرب از برادر در خواست  
 من برون از چهار و شیر سایور را  
 فرستاد چون بروی پای روان و سایور  
 بحرب آمد و از میان سپاه روان

بی بختی  
 کوه بار و در دست و از انجام

از شیر

[illegible]



همچو کشتن غم زنده ماندن و حور زاده کرد که بخت بخت  
آفتاب بخت کرد و در میان بخت آفتاب و خورشید بخت  
عالم بخت روزی از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
رو بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
با خود گفت اکنون اینک بخت بخت بخت بخت بخت  
بار و بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
را بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
رو بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
با خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
و نیز از بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
خود بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت  
بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت بخت

بسیار برین شهر و شهر آسگاه بی ادب و سوارند چاره به از آن  
گشت که نمود را کسی کم بگویند و در روز و در ماه و در سینه  
بسیار و در اجتهاد و در نج کردن و در کور و در بسیدند و آن جفتین  
نکست بشیدند آنگاه در صفه کردند و هر کردند و در پنج روز و ماه  
ساعت نوشتند و سام را در آن کهواره بشنید و در سیر و در دنیا  
در و در سام را دید روی روز و در ده و در حال و در از کس نه پید کرد  
چگونه است که این ضعیف سام گفت از کشتن آن و در کشته  
در کوه بود و دریت خورد و در بین سلطنت آنگاه صفه را با آن تاریخ کرد  
در پیش نهاد آنگاه نهاد و گفت باید که شاه این امانت را در خزینه خود  
امانت نهاد و در خزینه دار را در محاسنات این و صفت شاه آید و در  
خاندن طلب آن صفه را با وی تسلیم کرد و در روز که در خزینه بایکگاه در سام  
بازگشت بخانه رفت و در روز کردن اجرت مشغول شد تا روز دهم بدر  
و بگوید چون شد آن و در خبر آمد و شکام را در این پیر بر او که بچاکش آید و در  
کلاه و در خن کردن سام آن بپوشید با با و در شربت میگوید از خلق  
بسیار در صفه بر سام آن کسیر شایسته و نام که در خلعت و در طالع آید و در  
در کلاه و در حکم و در کفایت که این نیز بایسته و در کلاه و در سام  
و در صفه سام و در این شهر و در کلاه و در کلاه و در کلاه و در کلاه

[illegible]

پادشاه که از روی کرمیت که من انشا اله بدارم از خدا رسیدم  
که در میان در اینک و بگویند چنان کنم که نیز اندک کردم که شاه را فرزند  
که کرمیت بیاید که شاه را ازین که من نیز به آید که سالیست باج و  
خود شاه برادران و کرمیت با کرمیت و برادران بر دم و زنی خود را کرمیت که  
بجوان فرزندان خود نیست میکن و از خلق پنهان بدار و من را بکن  
که هم و از اندک که بدار بکن بر او که به نشیند بکن به رستم خود و  
تا شرم بکنم مرا برید و دروغ گویند و فرمودم تا مارچ از او نشیند  
و من به راز خود برین گوید که شرم و بکن بریده شده بود از او حقه  
که هم و بر بکنم و زدم و تا این مارچ نایب و در حضور شاه بکن  
امانت و دوم این بکنیت و حقه را در پیش شاه بکن او و بکن بکن  
خود و فرمود تا آن که او بکن بکن بکن و آن کس که در روز بکن بکن  
بود و در پیش شاه که او ای دادند نگاه بکنیت بکنیت که بکن  
را بکن و بکن از او ان بکن بکن بکن از آن بکن که از او بکن  
که بکن و بکن بکن و بکن از شاه از بکن بکن بکن بکن بکن که از او  
بکن بکن بکن و بکن بکن بکن بکن و آن روز که از بکن بکن بکن  
بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن  
بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن  
بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن بکن

[illegible]



[illegible]

[illegible]



[illegible]

سید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

1990

1. *Chlorophyll a* and *Chlorophyll b* were determined by the method of Arar and Collins (1971).

مجلس شورای ملی

کتابہ اہل سنت و جماعت

الشيخ الفاضل

سید محمد تقی میرزا قزوینی

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

سید کاظم خاوندزاده کتبی حقیقت بنام سید محمد

اور زہد و ان کی پرستش کا اور جو کچھ کہنا چاہتا تھا

تویند کتبت بالکتاب

وقمتم الى كنفه فاني قد اذلت اوسا وبنوكا

سید الشہداء علیہ السلام

ما ان جردت يا كاشف عن كرمي وادبتي اني انا

کامران پور خضیاں تحصیل گجرات ضلع گجرات

**THE**

[illegible]

سازم و سازدش بنیست درو اسامه یوزانی ساهور ملکنت



[illegible]

[illegible]

[illegible]

همه ارم از انچه صد اسب خندید بگردد و باز از ان صد اسب ده را انشا  
کند و در ان ده اسب یک است که در انکه انفرام داشت از اسب  
سواران بر ارم را پسند کردند و متذکره کار و گفت خدا عزوجل این را پسند  
بر او فرستاده و محبت کرد و آنکه بگردد بر ارم بلان اسب سوار شود و بکار و  
در بادیه نشین بر غنی تیر زد و از اسب تاخت تا او را بکشد و سیر او بد که  
کوهی را انداخته بود و خون کوهی که بکشد سیر ارم را بدید و خواست که آنرا  
کشد بر ارم تیری بکشد و در سینه اش جا کند سیر او را بگردد و در زمین بدو  
آن عربان که او را بودند از ان تیر محبت است و در سینه اش جا کند و پیش  
بر ارم سرزدین نهادند و از برنج گفتند بر ارم تعاشان را فرمود تا صبح  
او را و سیرزدین او را سیر و بگردد و بر ارم دو خنجر بود و او را بر او انفس  
کردند بعد از ان بر ارم را اندوختی بدید خواست مندر را گفت تا او را سیر  
بکشد و بر او سیر و دردی سوزان بر ارم بود چون بر ارم نزدیک رسید  
بدید بر او سیر و بر ارم را چندان چشم رحمت دید و درم بر سینه اش کرد و او را  
تیر محبت بر ارم از ان حکم کرد و از بدید سیر و سوزی خواست باز بند  
این غمناک است و سیر و غمناکی باشد تا انگاه که بدید بر او سیر و درم بر ارم کرد  
و گفت که ما خود هم که از نسل نوین و در کاسی حکم با او تیر مثل بدید و انچه  
هم بود از نسل او و سیر و کاسی نام او کردی و در کاسی بدید و در کاسی

[illegible]

انفرد

[illegible]

نیکو دیکر نشدند و هرگز نشدند و هرگز نشدند و هرگز نشدند  
من که برآمده ام به هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
برینا و نیز من حرف و صحبت برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
من که گاه و بگاه و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
گفت و به نیکوئی و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
کنایه از این خبر و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
و بر سر برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
و به هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
بر روی نهاد و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
کسی که برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
او را و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
کرده بی آمدند و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
نیز که برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
نیکو و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
خلق بسیار و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
شدند و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام  
که به نیکوئی و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام و هر چه برآمده ام

[illegible]



100-443887-100

[illegible]

*[The text in this block is extremely faded and illegible due to poor scan quality.]*

[illegible]

24

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

54

[illegible]



[illegible]

[illegible]

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مرد و برادرش را از زندان بیرون آورد و با او بهان شب روزی  
در یکستان رفت و با او از خاکمان نزد ملک و سیا آورد  
و چون که مرد و کبان با هم را براری ز لاد گشت و مرد و خود  
با ما سب گرفت و با او نشین کند زشت و نکشت و آن مرد  
و بی ادبی را از وی عفو کرد و خود بر تخت ملک نشست و  
با او شای را بدست آورد و بعد از چند گاه فرزندان خود را از  
فرزند و دختر زاده بود که در آنجا میرا که نام کرده بود و بیعی  
فرستاد و آن نیز میگفتند و با او تاج و تخت خود را مال احیا  
خود را نوشت و آن داد و با او را با او بیرون و الله اعلم  
خبر با او را کرد که بیعی نویسد و آن را یکی قهار



